اعوذباللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 مرحوم آقا می‌گفتند ما یكدفعه رفتیم مسجد سپهسالار همین مسجدی كه الان میدان بهارستان است رفتیم مجلس ختمی بود و بعد نشسته بودیم افراد هم می‌آمدند می‌رفتند علما، حجج، می‌آمدند دیگر بر حسب مراتب یكی بلند می‌شود یكی نمی‌شود و یكی صلواتی و كه آنجا بود مسئول مدرسه و خادم، تحویل می‌گرفت و دیگر می‌گویند واردش كن، فلانی آمده آیت اللَه فلان واردش كن یعنی چندتا هندوانه و خربزه و كدوتنبل از اینها بگذار زیر بغلش كه خیلی ابهّتش بیشتر بشود گفتند در این موقع یكی آمد خوب ما این را می‌شناختیم بدبخت هرّ را از برّ تشخیص نمی‌داد، دیدیم این خادم داد زد صلوات پشت صلوات حضرت آیت اله فلان خوب این را همه می‌شناسند این اینقدر صلوات نمی‌خواهد حالا یكی باشد خیلی آقا باشد صلوات، بعد مشخص شد قبلا از اینكه بیاید رفته دم خادم را دیده است رفته مساله را حل كرده است خلاصه آن هم هیچی صلوات ول نمی‌كرد بابا خوب یكی فرستادی برایش بس است دیگه دوتا سه تا پنج تا چه خبر است؟!! شعائر است شعائر باید محفوظ باشد شعائر داریم تا شعائر! كشیدن سجاده از زیرپای مرحوم آقای قاضی هم شعائر است! با سنگ زدن و شیشه مسجد ایشان را شكستن شعائر است! تهدید به قتل هم شعائر است! هركدامش شعائر است.

 قد أورد علی قولهم إن الشیئین من نوع واحد یمتاز أحدهما عن الآخر إن اتحد المحل بالزمان بأن الزمان نفسه إذا کان مقدارا لحرکة الفلک فمحله جسم واحد فبما ذا یمتاز مع وحدة المحل جزء منه من جزء آخر.

 بحث امروز خیلی مطلبی ندارد، مرحوم آخوند در اینجا می‌خواهند یك نوع التیامی ببخشند در عبارات و تعبیراتی كه از بعضی از بزرگان آمده است مانند مرحوم شیخ‌الرئیس و بعضی از افراد دیگر در مورد بهمنیار هم ایشان فرمودند كه تشخص در بعضی از موارد به معنای امتیاز و تمیز است و نه اینكه تشخص به همان معنای حقیقی كه تعین باشد كه برگشتش به وجود است چون عرض شد آنچه كه موجب می‌شود تحقق خارجی صورت بپیوندد عبارت است از همان خصوصیت وجودیه شیء كه بواسطه آن خصوصیت هم خودش تعین پیدا می‌كند و هم باعث امتیاز خود از سایرین خواهد شد و ما بواسطه او آن امتیازات را از دیگران احساس می‌كنیم به این می‌گویند تشخص و اما در بعضی از موارد پیش آمده كه بجای تمیز، تشخّص گفته شده است وقتی كه بین دو شیء یك نوع وحدتی وجود دارد امتیاز یكی از دیگری بواسطه همان هیئت او ست این هیئت خارجی او موجب می‌شود این اینجا از دیگری امتیاز پیدا می‌كند چطور در طایر، بین طایر و بین ولود آنی كه بچه می‌زاید آن مساله مشخص است شما دو كبوتر، دو حیوان، دو خفاشی كه یكی نر است و دیگری ماده است وقتی كه حركت می‌كند آنی كه دنبال ماده حركت می‌كند مشخص می‌شود از دیگری یا فرض كنید دوتا كبوتر دیگر دوتا حیوان دیگر آن نحوه هیئت خارجیه اوست كه موجب امتیاز بین او و بین دیگران خواهد شد. مساله‌ای كه در اینجا مطرح شده است یك ایرادی مطرح كردند كه بر آن اساس مرحوم آخوند مساله را به آن امتیاز ذاتی زمان كشاندند صحبت این است كه اگر دو شیء در یك نوع واحد با هم در آن حقیقت نوعیه‌شان متحد باشند پس بنابراین اختلافشان این اختلاف می‌شود اختلاف زمانی در صورتی كه محل، محل واحد باشد فرض كنید كه اگر یك هیئت بر یك محلی عارض بشود آن امتیاز آن هیئت و آن وضع، نسبت به وضع دیگر در صورت اتحاد محل اختلاف زمان است وقتی كه الان من در اینجا به این وضع نشستم و یك ساعت دیگر هم همین وضع را دارم پس این فرق بین این وضع و بین وضع دیگر چیست؟ در صورتی كه هر دو این یك مقوله است و در تحت یك نوع است این اختلافش اختلاف به زمان است. زمان این وضع در فلان ساعت بوده و این تبدل پیدا می‌كند به ساعت فلان، بدون این كه خود وضع تغییر پیدا كند و خود آن هئیت آن خصوصیت خودش را عوض كند و موقعیت خودش را تغییر بدهد اشكالی كه در اینجا شده این است كه در مساله زمان این قضیه ایراد شده زمان گفتم كه عبارت از حركت فلك است و آن كمیت حركت است كه زمان را تشكیل می‌دهد وقتی فلك بر همان هیئت سابق این زمین را ثابت و افلاك را به دور زمین اینها در حال حركت می‌دیدند تفاوتی نمی‌كند علی كل حال این حركت است كه موجب وجود زمان است چه شما زمین را متحرك بدانید بدور خود و بدور خورشید یا اینكه زمین را ثابت و آنها را متحرك بدانید این تفاوتی از نقطه نظر كمیت ندارد و به آن كمیت زمان گفته می‌شود یك ساعت یعنی حركت زمین از یك نقطه به نقطه دیگر یا از یك منطقه به منطقه دیگر در منطقه‌البروج كه حركت به دور شمس دارد در هركدام از این مناطق كه قرار بگیرد آنجا برای او اسم خاصی است و وضع خاصی دارد و این حركت افلاك بر

 یك جسم واحد واقع می‌شود پس وقتی كه این جسم، جسم واحد است چطور شما یك جزئی از زمان را بر جزء دیگر می‌توانید امتیاز بدهید؟ جسم، جسم واحد است آن جسم واحد در حال حركت است و شما چیزی ندارید كه با او امر ثابتی باشد و بواسطه آن امر ثابت بتوانید بین این دو حركت را بتوانید امتیاز بدهید این اشكالی كه نسبت به این قضیه شده است جوابی كه مرحوم آخوند می دهند جواب روشنی است جواب این است كه امتیاز خودش فی حد نفسه روشن است و امتیاز روز یكشنبه از روز دوشنبه، به نفس خود یك شنبه و دوشنبه بودن است یعنی خود یك شنبه بودن ذاتا امتیاز دارد از روز قبل و روز بعد خودش ونیازی به محل ندارد كه یك محلی مختلفی داشته باشد عروض این زمان بر آن محل با عروض این زمان بر محل دیگر تفاوت كند خود نفس این عارض كه عبارت است از زمان، این خودش اختلاف ماهوی دارد و موجب امتیاز یكی از دیگری خواهد شد و همین مساله در مورد عدد هم صدق می‌كند عدد دو مقدم است بر سه و مؤخر است از یك. نفس این عدد از نظر ماهیت و از نظر حقیقت و رتبه اقتضای امتیاز می‌كند بدون شیء دیگر و بدون امر دیگری، این مساله به این كیفیت است. لذا در كلمات بزرگان مثل مرحوم شیخ‌الرئیس در آنجائی كه بحث تشخص را می‌كنند ما متوجه می‌شویم كه مقصود از تشخص آن تعین خارجی نیست چون تعین خارجی حقیقتش به زمان است آن به خود وجود است آنچه كه موجب امتیاز است ممكن است علل مختلفی داشته باشد و كلام شیخ‌الرئیس در اینجا به یك مقوله برمی‌گردد ایشان می‌فرمایند از بین مقولات تنها مقوله‌ای كه خودش فی حد نفسه اقتضای تشخص را می‌كند بدون شیء دیگر و بدون امر دیگر، وضع است. البته به ایشان اشكال شده است و مرحوم صدرالمتالهین اشكالی كه كردند گفتند فقط وضع نیست كه خودش اقتضای امتیاز را می‌كند بلكه یك هیئت با هیئت دیگر این خودش فی حد نفسه اقتضای امتیاز و تفارق بین دو را می‌كند بلكه به این غیر از هئیت خود زمان هم، آن اقتضای امتیاز را می‌كند زمان گذشته قطعا امتیاز دارد با زمان حال و زمان آینده پس بنابراین انحصار امتیاز در مقوله وضع و اینكه نفس مقوله وضع فی حد نفسه بدون ملاحظه محل، خودش فی حد نفسه اقتضای امتیاز را می‌كند این مساله صحیح نیست چون در همه مقولات كم و كیف و امثال ذلك آن ملاحظه محل عروض این مقوله است كه موجب افتراق است. ولی خود وضع یك مقوله‌ای است كه فی حدّ نفسه این اقتضای امتیاز را می‌كند شما وقتی كه یك هیئتی را مشاهده بكنید، این هیئت یك عرضی است كه عارض بر محل می‌شود و موجب دگرگونی و امتیاز آن محل از سایر و بقیه می‌شود این هیئت است كه این امتیاز را می‌رساند و آن شخص ممكن است باز هیئتش را عوض كند الان یك شخصی چهارزانو نشسته بعدا تبدیل می‌شود به دوزانو همان شخص است. محل، محل واحد است منتهی خود آن وضع شما می‌بینید تغییر پیدا كرد، با تغییر وضع شما امتیاز را می‌فهمید در حالتی كه فرد یكی است و عوض نشده كسی به او اضافه نشده یا كم نشده ولكن این خصوصیت آن عارض است كه فی حد نفسه موجب امتیاز او از بین بقیه است كه در اینجا مرحوم آخوند می‌فرمایند كه غرض مرحوم بوعلی از تشخص، همان معنای امتیاز است نه معنای تشخص كه به عنوان تعین و تحقق خارجی است كه آن تحقق خارجی بالوجود است و غیر از وجود چیزی نمی‌تواند تعین و تشخص را برساند این مطلب خیلی مساله ندارد.

 بحث و تعقیب

 وقد أورد علی قولهم إن الشیئین من نوع واحد یمتاز أحدهما عن الاخر إن اتحد المحل بالزمان كه این مطلب كه گفتند دو شیءاز نوع واحد امتیاز پیدا می‌كند یكی از دیگری، دو شیئی كه در تحت یك نوع باشند اگر اتحاد محل داشته باشد این یمتاز احدهما بالزمان، این امتیازش امتیاز به زمان است یعنی وقتی كه یك عرضی عارض بر یك محل بشود همان عرض در صورت امتدادچگونه از آن دیگری امتیاز پیدا می‌كند؟ می‌گوید الان شما یك ساعت است اینجا همینطوری نشستی خسته نمی‌شوی؟ می‌گوید كه نه بر من یك عرض عارض نشده است و آن چهارزانو بودن است بابا یك ساعت است اینجا نشستی این یك ساعت با آن قبلش فرق می‌كند این امتیازش امتیاز به زمان است. گرچه در اینجا این عرض، عرض واحد است ولكن بواسطه اختلاف زمان، هر نقطه از زمان با آن نقطه قبل بخاطر این خصوصیت در اینجا تفاوت می‌كند این ایراد چیست؟ این ایراد این است بان الزمان نفسه اذا کان مقداراً وقتی شما معیار امتیاز را، زمان آوردی خود زمان چه دخلی در امتیاز می‌تواند داشته باشد در حالتی كه خودش قائم به یك محل است و آن محل عبارت است از همان جسمیت فلكیت، اذا کان مقدار لحرکه الفلک فمحل این زمان می‌شود یك جسم واحد كه این جسم واحد زمان را به وجود آورده است و آن جسم واحد در حركت خودش دارای اختلاف است پس بنابراین شما چیزی ندارید كه بواسطه آن معیار بخواهید خود زمان را تقسیم كنید و بواسطه تقسیم زمان آن اشیائی كه در تحت نوع واحد هستند بخواهید بینشان اختلاف قائل شوید فبماذا یمتاز مع وحدی المحل جزء منه من جزء آخر به چه چیزی امتیاز پیدا می‌كند؟ با وحدت محل جزئی از زمان از جزء دیگر در اینجا چون خود جسم، جسم واحد است و آن جسم واحدهم قابل تجزیه نیست پس بنابراین چیزی كه موجب بشود زمان از آن زمان دیگر تجزیه بشود و اختلاف پیدا بكند نداریم پاسخی كه دادن خیلی روشن است فرمودند كه ان تمیز بین اجزاء زمان‌، تمیز بین زمان به خود زمان است كاری نداریم كه آیا این زمان تعلق می‌گیرد به جسمیت فلك یا به جسمیت كره عرض یا شمس یا چیز دیگر، نه، خود این اجزاء زمان فی حد نفسه اینها با هم اختلاف دارند حالا این جسمشان هرچه می‌خواهد باشد آن چه كه زمان بهش تعلق گرفته هرچه می‌خواهد باشد فرقی ندارد. فإن المسمی بالزمان حقیقی متجددی متصرمی یك حقیقتی است كه همیشه در حال تجدد و در حال گذشت است و لیست له ماهیی غیر اتصال الانقضاء و التجدد ماهیتش غیر از اتصال انقضا و تجدد چیز دیگری نیست یعنی حقیقت زمان حقیقت منقضی شدن یك مرتبه است و تجدد مرتبه دیگر است این حقیقت زمان است فالسؤال بأنه لِمَ اختص یوم کذا بالتقدم علی یوم کذا چگونه است كه روز یكشنبه جلوتر از دوشنبه است وبم أمتاز احدهما عن الآخر چه چیزی باعث امتیاز یكشنبه از دوشنبه شده است مع تشابهما و تساویهما در حقیقت نوعیه اینها یك شیء هستند یرجع این سوال یرجع الی مثل ان یقال‌، مثل اینكه گفته بشود لم صار الفلک فلکا فلک‌، فلك شده خوب بخاطر اینكه خدا فلكش كرده است ما جعل اللَه مشمشی مشمشی بل أوجدهما خوب این هم همینطور است چرا آب، آب شده است؟ چرا نان، نان شده است؟ خوب آب، آب است خصوصیت آب همان چیزی است كه جعل به آن تعلق گرفته است یعنی در اینجا خود ذاتیت شیء خودش دلیل بر وجود شیء است دیگر لِمَ نمی‌خواهد و هلیی نمی‌خواهد فان یوم کذا لا هویه له هیچ هویتی، سوی کونه متقدم علی یوم کذا، سوای این كه این متقدم بر این روز و متأخر از آن روز و متمیز است از روز، ومتمیز کما أن تقدم الاثنین علی الثلاثه طبعا وامتیاز عنها تقدم به تقدم طبعی و امتیازش از ثلاثه لیس الا بنفس کون اثنین به خود این اثنینیت است ویتضح ذلک اتضاحاً شدیداً این مطلب كاملا روشن می‌شود با این مثالی كه می‌زنیم بأن امتیاز ذراع من الخط عن نصفه امتیاز یك ذراع خط از نصفش لیس بشئ خارج عن نفس هویته این بواسطه چیزی خارج از ذات خودش نیست لانها مع قطع النظر عن الامور خارجی چون با قطع نظر از امور خارجی ازاین خط آن اموری كه از این خط خارجند من المحل آن محلی كه این خط بر او عارض شده است مثل كتاب یا زمان یا زمانی كه این مدت امتداد این خط است از اول تا آخر اینها، من یك دفعه دستم را از اینجا می‌آورم به اینجا با این سرعت محدود این چهارثانیه طول می‌كشد و لی با همین سرعت دستم را بیاورم تا وسط دو ثانیه طول می‌كشد الان فرق بین این نصف و بین این بواسطه چیست؟ این كه زمان در اینجا نصف شده است ما در اینجا نصف می‌گوئیم یا اینكه محل را ما در اینجا بزرگتر می‌بینیم، می‌بینیم این در اینجا فرض كنید این بین دو نقطه این محل استیعاب بیشتری كرده از این جلد تا نصف این، ایشان می‌گویند اینها همه معروضات خط معروضات خط ارتباطی به خط ندارد خود خط در هویت ذات خودش با نصف خودش تفاوت دارد حالا این محلش هرچه می‌خواهد باشد این مطلب را ما فورا در ذهن ببریم ما اصلا كاری به كتاب نداشته باشیم شما یك خط را در نظر بگیرید در ذهنتان فرض كنید بیست سانت حالا نصفش كنید آیا نصف احساس می‌كنید یا نمی‌كنید با اینكه اصلا كتابی نیست دفتری نیست دری نیست هیچ چیزی وجود ندارد یعنی نفس خود تصور هویت شیء هویت این مقوله، نفس تصورش اقتضا می‌كند كه شما آن فرق و اختلاف را ادراك كنید بدون اینكه محلی در اینجا چه محل و چه زمان نقشی در این امتیاز داشته باشد فقد علم أن التمیز عن المشارکات النوعیی تمیز از آن چیزی كه در نوع با همدیگر هستند فرض كنید كمیت باشد كیفیت می‌خواهد باشد هرچه می‌خواهد باشد قد یحصل بنفس الحقیقی گاهی اوقات به خود حقیقت آن شیء تمیز حاصل می‌شود و ما نیازی به امر دیگر نداریم وما وجد فی کلام الشیخ من أنه لیس شی من المقولات یتشخص بذاته الّاالوضع امتیاز هیچكدام از مقولات ما نداریم از این مقولات عشره كه تشخص پیدا كند به ذات خودش بدون نیاز به امر دیگر مگر مقوله وضع و هیئت عارض برشئ، كه آن خود فی حد نفسه بدون قیام به شیء این تشخص دارد به ذات، این منظورشان تشخص نیست منظورشان امتیاز است فمراده الامتیاز عن الغیر مطلقا مع وحدی الزمان امتیاز عن الغیر مطلقا با وحدت زمان یعنی در صورتی كه زمان، زمان چه باشد؟ واحد باشد والا اگر زمان متعدد باشد در اینجا امتیاز به زمان است فانه لا یحصل الامتیاز مع وحدی الزمان‌، امتیاز با وحدت زمان حاصل نمی‌شود مگر به وضع فرض كنید بین دو شیء یك وضع وجود دارد در بین دو شیء در وحدت زمان این امتیاز، امتیازش به وضع است در صورتی كه این وضع به دو محل تعلق بگیرد الان همه در اینجا چهارزانو نشستند ظاهرا بعضی‌ها دست گذاشتند زیر چانه‌شان بعضی ها دو زانو هستند الان در اینجا زمان زمان واحد است ولی وضع‌ها متعدد است فرق می‌كند این در اینجا وضع موجب اختلاف است ولی عكسش اگر حالا وضع، وضع واحد باشد زمان در آنجا زمانِ متعدد باشد دیگر در آنجا زمان است فرض كنید خود من كه دارای یك وضع هستم از ا ولی كه بحث شروع شده تا الان دارای یك وضع هستم آن كه باعث افتراق بین وضعهایی است كه همه در تحت یك نوع هستند آن باعث افتراقش چیست؟ زمان است شما زمان را بگیرید دیگر در اینجا بین اول و آخر و وسط نشستن دیگر تفاوتی احساس نمی‌كند کما انه لا یحصل الامتیاز مع وحدی الوضع الا بالزمان با وحدت وضع مگر به زمان، اگر زمان متحد نباشد كِش داشته باشد وأما امتیاز کل وضع عن وضع حالا خود وضع از یك وضع دیگر نشسته با چهارزانو، چهارزانو با سه زانو، سه زانو با دو زانو، قیام و قعود و بقیه اوضاع دیگر عن القیام فحاله کحال امتیاز زمان عن زمان و مقدار حالش مثل زمان است خود نفس تربیع با تثلیث تفاوت می‌كند خود نفسش این دیگر احتیاجی به محل ندارد حالش حال امتیاز زمان است مقدار است از یك مقدار دیگر من انه مما یحصل بنفس حقائقها این امتیاز حاصل می‌شود به خودش بدون احتیاج به شیء دیگر والتشخص بالمعنی المذکور مرحوم آخوند می‌فرمایند این تشخص با این معنائی كه شد كه امتناع اشتراك سایرین در این حقیقت و هویت شخصیت، با این بیانی كه ما تشخص را گفتیم نه آن تشخصی كه به معنای امتیاز است خوب آن به معنای یك عرضی است این تشخص كه حدود وجودیه یك شیء از دخالت سایر تعینها و سایر اشیاء و سایر موجودها به حریم خود ممانعت می‌كند این تشخص قد یکون بنفس الذات خود این بنفس ذات است کما فی واجب الوجود، خود ذات واجب الوجود فی حد نفسه این هر وجود دیگری را از خود دفع می‌كند می‌گوید من وجودم برای همه كفایت می‌كند این كه وجود دیگر ندارد وقتی وجود واجب‌الوجود هست دیگر وجودی نه در كنار او قرار می‌گیرد و نه داخل در وجود او می‌شود و نه از وجود او كم می‌كند و تكه می‌كند و او را در كنار او می‌گذارد خود وجود واجب الوجود كه اطلاقی است نفس خود اطلاق، اقتضای مانعیت می‌كند از سریان وجودی دیگر به این وجود از ورود آن وجود دیگر به حریم آن وجود. لذا آنچه كه در عالم وجود، از تعینات و ماده و امثال ذلك همه است هیچكدام اینها در كنار وجود واجب الوجود نمی‌تواند قرار بگیرد این محال است این همان مطلبی است كه بین عرفا و بین حكما در این قضیه اختلاف است وقد یکون بلوازم الذات کالشمس گاهی به لوازم ذات این تشخص مثل شمس می‌ماند فان الوضع هناک من لوازمها، با وضع در مورد شمس از چیست؟ از لوازم آن شمس است وقد یکون بعارض لاحق فی أول الوجود گاهی بواسطه عارضی است كه این ملحق می‌شود به اول وجود وقد بُینَ أنه من باب الوضع و الزمان لاغیر این وضع بر دو زمان است كه مرحوم شیخ هم فرمودند وأما تشخص النفس تشخص نفس، این نفس چطور تشخص پیدا می‌كند و چطور حقیقت پیدا می‌كند؟ آیا همان روح است كه به شكل دیگری یا اینكه با روح تفاوت می‌كند و جدای از اوست؟ این تشخص نفس و تعین نفس و تحقق نفس، آنچه كه ما داریم می‌بینیم بدن است نفس را كه نمی‌بینیم این تشخص نفس بواسطه علاقه ای است كه بینها و بین البدن این ارتباطی كه بین آن روح با بدن پیدا می‌كند این ارتباط او را مضیق می‌كند محدود می كند پائین می‌كشد از آن مرتبه اعلی پائین می‌كشد و محصور می‌كند در این بدن، به این علقه‌ای كه با بدن ایجاد می‌كند برای او آن محدودیتی را كه می‌آورد ما آن را اسمش را می‌گذاریم نفس. این محدوده را اگر از خودش بگیرد دارای یك وجود سِعی می‌شود كه با این نفس تفاوت می‌كند لذا نفس و روح اینها همه یك حقیقت واحده است تفاوت نمی‌كند منتهی به مرتبه‌ای دارای اسم خاصی است در مرتبه تعلقش به بدن است كه به او نفس می‌گویند ولی در مرتبه چیز در آنجا داریم ونفخت فیه من روحی نگفته است: نفخت فیه من النفسی، نفخت فیه من روحی‌، داریم و همچنین روحه یصعد الیه نه نفسه یصعد الیه، روح در آنجا، آنی كه جنبه تجردی پیدا می‌كند و اتصال پیدا می‌كند با آن مبدأ آن نفس نیست آن عبارت از روح است منتهی آن كه تدبیر بدن را می‌كند آن عبارت است از نفس وتشخص القوی البدنیه فبالبدن الذی هی فیه‌، تشخص قوای بدنی به همان بدن است آن قوایی كه در بدن منطوی است و هركدام دارای هویت خودش است قوه شامه و اعصاب و عضلات و انبعاث عضلات و فرض كنید حركات و اینها هركدام دارای آن محلی است كه این قوا قائم به آن محل است.